

عرا احتلام افتاد و غسل کردم و مشرکان قریش در مکه ای ایشان
فرود آمده بودند تهرس و بیم رسول صلی الله علیه و سلم عمار با سر
و این مسعود را رضی الله عنهما فرستاد تا از ایشان خبری بیارند باز
گشتند و گفتند یا رسول الله جان خوف برایشان مستولی شده است
که چون اسب ایشان با کسی کند بر روی اسب بی زنند **و از آنجمله**
آنت که در روز حربت ملائکه نازل شدند امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه گفته است که در آتشی آن که از چاه بدر آب می کشیدیم نگاه بادی
قوی آمد که از آن باد قوی تر ندیده بودیم بعد از آن باد دیگر آمد قوی
که از آن قوی تر ندیده بودیم مگر باد اول بعد از آن باد دیگر قوی
که از آن قوی تر ندیده بودیم مگر آن دو باد اول باد اول جبرئیل بود
علیه السلام با هزار فرشته بودیم میکائیل بود علیه السلام وی نیز
با هزار فرشته و با دسیم اسرافیل بود علیه السلام وی نیز با هزار فرشته
میکائیل بر دست راست رسول صلی الله علیه و سلم بیستاد و او بکر
رضی الله عنده انجا بود و اسرافیل بر دست چپ و منرا انجا بودم این عجا
رضی الله عنهما روایت کرده است که یکی از آنها پیش رسول صلی
الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله من در بیابانی از مشرکان می بینم
و او یک کام بیشتر میرفت نگاه بر بالای سر خود آواز تار تار می شنیدم
و سخن آن کسی که تار تار بر اسب خود می زد بگوشی می رسید و آن
مشرک را که در پی وی می رفتم افتاده دیدم رسول صلی الله علیه و سلم

گفت

گفت که ای زید و ملائکه و مدد آسمان است ابو کرده رضی الله عنه
درین روز پیش رسول صلی الله علیه و سلم سر آورد رسول صلی
الله علیه و سلم و بر اکت نطقت یکسنگ همیشه فروز باد دست
راست تو ابو کرده گفت یا رسول الله دو کس را منم کشتم آناسیم
مردی سفید خوب روی سر برید و من بر آنم رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود این از زید ملائکات و از بسیار از اصحاب
رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که ما قصد کردی از
قریش می کردیم و پیش از آن که با خمشیر زیدم سر روی زنی جدا
می شد **و از آنجمله آنت** که چون ابو سفیان بن اخطاب از بدر
که بخند بگردد رسید ابولهب از وی حال پرسید گفت دشمنان سلام
گرفته بودند و بر هر جا که می خواستند می زدند و با وجود این
حردانی دیدم سفید بر اسبان ابلق نشسته و در میان زینین
و آسمان ایستاده که هیچ وجه با اطلاق مقاومت ایشان
نبود این عباس رضی الله عنهما گفته است که مردی از بنی غفار
حکایت کرد که من و این عجم بر تکیه یک که بریدم مشرفی بود
بر آمده بودیم منتظر آن که هر طائفه که غاب شود در غارت
مواقت کنیم زیرا که هنوز با سلام در نیامده بودیم نگاه پاره
ابو نردک آمد و از انجا آواز اسبان شنیده شد از آن
میانی یکی گفت پیش زوای حیروم و جنوم نام اسب جبرئیل